

نامه‌ای سرکشاده به آیت‌الله سید علی خامنه‌ای

رہبر معظم دیروز و تیسار Generalissimo امروز

جولای ۹ - ۲۰۰۹

این نامه را بعنوان یک ایرانی از جمع ہفتاد میلیون نفر ایرانی دیگر به شامینویسم، و اگر آنرا بصورت نامه‌ای سرکشاده مینویسم بدین ہمت است کہ سایر ایرانیان نیز بتوانند بر مضمون آن آگاہی یابند، و در عین حال بتوانند بہ کوشش غیر ایرانیان نیز برسد تا واقعیتہای ناشناختہ‌ای را برای آنان روشن کند.

بیست سال است شمار مندر ہمبری کشورمان نشنداید و قانون اساسی جمهوری بہ کسی کہ بر این مندر نشینند اختیارات قانونی چنان وسیعی میدہد کہ از اختیارات غیر قانونی بدترین دیکتاتورہای بتدل جہان سومی فراتر میرود. ولی بر خورداری از این اختیارات، تعہدات روشنی را نیز چہ در برابر خداوند چہ در برابر مردم کشور خودتان بر عہدہ شامیکندارد. آنچه مربوط بہ خداوند است در کتاب آسمانی قرآن، و آنچه مربوط بہ ملت ایران است در قانون اساسی جمهوری اسلامی مشخص شدہ است.

حکم روشن قرآنی در این مورد این است کہ «ناید عداوت شام نسبت بہ کرویسی، شمار بر آن دارد کہ پا از طریق عدالت بیرون گذارید» (سورۃ مائدہ، آیہ ۸) و «خداوند بہ شام میکند کہ چون حاکم شوید میان مردمان بہ عدالت رفتار کنید» (سورۃ نساء، آیہ ۵۸) و «بایکدیگر در نلوکاری و تقوی یاری دہید و نہ در دروغ و ستمگری» (سورۃ مائدہ، آیہ ۳).

... و در مورد آنچه به قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران مربوط میشود، در اصل نیست و بهنتم این قانون تصریح شده است که «تشکیل اجتماعات و راه‌پیمایی‌ها بدون حمل سلاح به شرط اینکه محل به مبانی اسلام نباشد آزاد است». در جریان انتخاباتی که در خردادماه سال برای کنیزنش رئیس جمهوری مملکت صورت گرفت، بنیار و بنیار از کسانی که در دادن رأی شرکت جنبه بودند دریافتند که در اعلام نتایج این رأی کسری شدیداً دستکاری شده است تا رئیس جمهوری قبلی کشور، پنهان رئیس جمهور باقی بماند. منطقاً سیاست اینان از بابت این دستکاری به مراجع قضائی شکایت کنند، ولی این مرجع متأسفانه خودش در انجام این تقلب شریک بود. بدین جهت راهی برای این مردم باقی نماند جز اینکه از طریق تظاهرات عمومی، آنطور که قانون اساسی اجازه داده بود، وارد عمل شوند، با قید اینکه این تظاهرات محل به مبانی اسلام نباشد و تا آنجا هم که دیده شد هیچ کاری که مخالف مبانی اسلام باشد در آن صورت نگرفت مگر اینکه از دیدگاه شما، ابراز مخالفت با آقای محمود احمدی نژاد ابراز مخالفت با اسلام تلقی شود. قانون اساسی جمهوری اسلامی یکی از شرایط ضروری مقام رهبری را «صلاحیت لازم برای افتاء در ابواب مختلف فقه» دانسته است، در اینصورت میباید قبول کنید که چنین صلاحیت لازم را ندارید و میباید که اظهار نظر شما یک اظهار نظر شرعی نیست، بلکه یک تصمیم کسری «کودتایی» است.

در پایان هفته این کودتای سیاسی، شما انجام مراسم نماز جمعه را در دانشگاه تهران شخصاً بعهده گرفتید. و این بار در خطبه‌های خودتان از این نیز فراتر رفتید و شمشیر کشانه به مخالفان رئیس جمهوری برگزیده خود اخطار کردید که نه انتخابات را ابطال میکنم و نه رئیس جمهوری را عوض میکنم، و هر نفس کسی را هم که در کار من فضولی کند S S های اسلامی را میفرستم تا تکلیف آنها را معلوم کنند، و با چنین شمشیر کشی، این بار دست به کودتایی نظامی زدید، در حالیکه در مقدمه قانون اساسی جمهوری اسلامی وظیفه ارتش

و وظیفه پاسداران جمهوری «جهاد در راه خدا و گسترش قانون عدل الهی» شناخته شده است و نه کودتای نظامی. و باز نیز، در نماز جمعه، دوم تیرماه جاری حجت الاسلامی بنام احمد خاتمی را نامور کردید تا در تکمیل شمشیرکشی شما، با توب و تشری محکمتر ضرورت بازداشت و محاکمه مخالفان مقام مقدس محمود احمدی نژاد را از دستگاه قضائی کشور خواستار شود.

متأسفانه هم شما و هم حجت الاسلام خاتمی و هم آیت الله‌های کوش به فرمان شما اصل پنجاه و ششم قانون اساسی جمهوری اسلامی را فراموش کرده یا تعمران نادیده گرفته‌اید که: «حاکمیت مطلق بر جهان از آن خداوند است و هم او است که انسان را برابر سر نوشت اجتماعی خویش حاکم ساخته است، و بیچکس نمیتواند این حق را در خدمت منافع فردی یا گروهی خاص قرار دهد.»

پس از همه این بی‌عدالتی‌ها و این زورگویی‌ها، میباید به صراحت یادآور شد که اکنون دیگر شما و رئیس جمهوری منتصب شما و دولت او در نزد آئین مردم کشور که حقوق بگیران دستگاه حاکمه نیستند، مشروعیت مذهبی خودتان را از دست داده‌اید و ازین پس تنها با قانون زور حکومت میکنید، ولی این ضرب المثل بسیار معروف و در عین حال بسیار آزموده شده را از یاد نبرید که میتوان با سر نیزه به قدرت رسید، ولی نمیتوان روی سر نیزه نشست

در مورد خود شما نیز باید این واقعیت تذکر داده شود که به موجب ماده ۱۰۷ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، دو شرط اصولی مشروعیت یک رهبر، عادل بودن و بینش سیاسی و اجتماعی درست داشتن است، و شما با گفته‌ها و کرده‌های دو هفته اخیر خودتان علائشان داده‌اید که نه عادل هستید و نه از دیدگاه‌های سیاسی و اجتماعی بینش صحیح داشته‌اید هر قدر هم که آیت الله‌های کوش به فرمان شما شعار پیراهن سیاهان دوران فاشیستی این کشور را تکرار کنند که «موسولینی بیچوقت اشتباه میکنند»

حضرت آیت الله! شما با مطالعات وسیع خود در تاریخ اسلام و بخصوص تاریخ خلفای قبل از خودتان به احتمال بسیار تاریخ انخفا می معروف سیوطی را خوانده‌اید و در این صورت می‌باید بخش جالبی از آن را که به عبدالملک ابن مروان مربوط می‌شود خوانده باشید. این به من امکان می‌دهد که از شما پرسیم: فکر نمی‌کنید که این فرضیه مشهور که تاریخ غالباً تکرار می‌شود، فرضیه صحیحی باشد؟

برای اینکه سایر خوانندگان نیز در جریان امر باشند، این ماجرا را بصورت جامع‌تری نقل می‌کنم: پنجمین خلیفه بنی امیه، عبدالملک ابن مروان (۲۶-۸۶ هجری) خوش‌خوارترین خلیفه این خاندان بود. وقتی که عبدالله بن زبیر حاضر به بیعت با او نشد، عبدالملک فرمان قتل او را داد، ولی وی برای نجات جان خود به خانه کعبه پناه برد و آنجا بست نشست. با اطلاع بر این موضوع، عبدالملک حجاج ابن یوسف ثقفی والی بصره را که به سخاکی و خونریزی شهرت داشت برگزید و از او خواست که به هر صورت که مقتضی بداند عبدالله را به قتل رساند و سرش را برای او به شام (دمشق) بفرستد و برای انجام این مأموریت سپاه کارآردی را سفید اختیار او قرارداد. با دریافت این فرمان حجاج مردم بصره را برای برگزینی نماز جمعه به مسجد بزرگ شهر فراخواند و در خطبه نماز بر آنان گفت: دانسته باشید که خلیفه سخاکترین والی خودش را برای انجام مأموریتی بزرگ برگزیده است، و این برگزیده او منم. هم اکنون میان شما سرهای بسیاری را می‌بینم که آماده بریده شدنند، و نفس‌های بسیاری را می‌شنوم که آماده خاموش شدنند، اگر نخواهید از جمله آنها باشید بی‌چون و چرا آماده همکاری با سپاه خلیفه باشید و در غیاب من نیز موس سرکشی نکنید. چند روز بعد عازم مکه شد و دید رنگ خانه کعبه را به محاصره گرفت، و برای تحسین بار در تاریخ اسلام آن را به منجیق بست تا برای سپاهیان او راه دخیلی بدان باز شود. چند روز تمام دیوار کعبه با منجیق کوبیده شد تا سرانجام حصار سنگنت و سپاهیان حجاج وارد آن شدند و عبدالله بن زبیر را در بسگاهش سر بریدند. و از آنجا تمامی خدایم مسجد الحرام را کشند و حجر الاسود معروف را چهارپاره کردند و خود مسجد الحرام را آتش زدند. سپس دامنه کشتار را به داخل شهر کشاندند و

درهای خانه‌های قریشیان را سوزانند و تقاب از صورت زنان قریش کشیدند و برانان تجاوز کردند و هر چه را که آنان داشتند به غارت گرفتند. و چون کار مکه به پایان رسید به مدینه تاختند و همه غارتگرها و آتش افروزها و کشتار را در آنجا تکرار کردند. به پاداش این خدمتگذاری، عبدالملک حکومت مکه دیدند و طائف را به حجاج داد و عراق را نیز که در آن شورش برخاسته بود ضمیمه قلمرو حکومتی او کرد.

از جمله واقعیتهای قرآنی که از جانب دستگاه شاورئیس جمهوری منسوب شده شام نادیده گرفته شده اند این است که قرآن در همه سوره‌های خود از خداوند بصورت رحمان و رحیم یاد کرده است و مفهوم این امر طبعاً این است که خواست خداوند نامیده شدن به همین صورت است، در صورتیکه اسلام ناب محمدی شام، از نخستین روزی که بنام انقلاب اسلامی پایه میدان گذاشته است تا به امروز این خدا را جز بصورت قهار و جبار نشانانده و حتی یکبار نشانی از عطف و بخشش در او ندیده است.

از جمله دیگر واقعیتهای این است که بیست سال تمام است شام در مقام رهبر مذمبی تنها کشور شیعه اثنی عشری جهان خود را محبری تعالیم دینی و تعالیم حکومتی علمی ابن ایطالب امام اول شیعیان شمرده‌اید و میدانیم که این تعالیم به بهترین صورت در نبج البلاغه این امام منعکس شده اند، یکی از بلیغ‌ترین فصول این نبج البلاغه رهنمودهایی است که حضرت علی، در آسمانه عزیمت مالک اشتر نخعی به سرزمین مصر برای تصدی حکومت این کشور به وی نوشته است، و مهم‌ترین این رهنمودها این هشدار بزرگ است که: «ای مالک، بترس از خونهای به ناحق ریخته شده، که در پیشگاه خداوند گناهی بزرگتر از آن نیست!»

و شمایین هشدار پر سگوه را شنیده‌اید و بچنان به آدمکشان بی‌بجی خود دستور کشتار بیکناهان را داده‌اید، و برای افزون کردن حجم خونهای به ناحق ریخته شده پناه پاسداران خود را نیز وارد همین میدان کرده‌اید.

در بهمن نامه حضرت علی به مالک اشتر، آمده است که: «اجرای محامات امور را به کسبی از رعایای خودت واگذار که سفیر جو و بوج نباشد و در لغزش پایداری نکند، و اگر به خطای خود آگاه شود شامت بازگشت به راه درست را داشته باشد». و شما این ناموریت را به دست دست نشانده ای بنام محمود احمدی نژاد داده اید که هم سفیر جو است و هم بوج، و در لغزش پایش پایدار است، و حاضر به قبول خطای خود نیست و شامت بازگشت به راه درست را نیز ندارد.

۱۳۳۰ سال پیش، حسین ابن علی، بزرگمردی از تبار پیامبر اسلام، به علت اینکه حاضر به بیعت با خلیفه ای فاسق و جبار بنام یزید ابن معاویه نبود، در یک روز کرم تابستانی مانند روزهای کنونی ما، در جنگی بسیار نابرابر با قوامی چند هزار نفری یزید جنگید و مردانه جان باخت. و بظاهر کار این سرکشی، با همه شگوه بندی آن به پایان رسید، ولی بهمن سنگت بزرگترین حماسه جهان اسلام را بدنبال آورد، حماسه ای که از جمله پیاده های آن برقراری تشیع در ایران بود.

ولی جناب ولی فقیه جمهوری اسلامی ایران! اجازه دهید بی پرده به شما بگویم که امروز این حماسه شگوه مند حسینی درست در جهت عکس آن رویداد چهارده قرن پیش تکرار شده است، یعنی اکنون دستگاه حکومتی شماست که در نقش یزید وارد میدان شده است، و رئیس جمهوری منتصب شماست که ایضاً نقش شمردنی ابجوش را بعهده گرفته است، و این آیت الهی شما هستند که نقش دستیاران کوش به فرمان یزید را ایفا می کنند و این بار حماسه آفرینان واقعی مردان و زنانی هستند که با منطق دفاع از حق قانونی خود به میدان آمده اند، ولی با منطق قدرت نمایی صاحبان قدرت روبرو شده اند آن صندوق رأی گیری نیز که رئیس جمهوری برگزیده شما سر از آن برآورده است همان صندوقی است که به هفتاد سال پیش عارف بزرگ مامولوی درباره آن گفته بود:

تا بداند کافر و کب مروید
کاندرا این صندوق جز لغت نبود!

پیش از پایان این نامه سرکشاده، وظیفه میهنی خودم میدانم که قبل از فرارسیدن «ساعت بیست و پنجم»، برای اینکه کار به خوزریهای احتمالی خطرناکی نکشد، به شما یادآوری کنم که با همه محبتی که نسبت به نورچشمی عزیزتان دارید متوجه باشید که او اکنون مهره سوخته‌ای پیش نیست که به گفته شاعرانه در مسجد گزارنش که زندگی و نه در میخانه کاین خمار خام است، و در میازود خواهید دید که اکثریت قریب به اتفاق مردم ایران در برابر او روش مقاومت منفی در پیش خواهند گرفت و چو چاهای او دیگر کاری از پیش نخواهد برد. و نیز خواهید دید که در صفحه بین المللی هم او را دیکتاتور بی‌پشتوانه‌ای پیش خواهند شناخت که رهبرانه‌ی کشورش در خطای محاسبه‌ای خطرناک، سرنوشت خود و همه رژیم خود را در راه تحمیل او به قمار گذاشته است.

بامرتب احترام شجاع‌الدین ثنا